

فصلنامه مطالعات

دوره اول / شماره ۱ / پاییز ۱۳۹۰ / صص ۲۷۵ - ۲۸۵

معرفی و نقد کتاب

یک ملت در دست پیمانکاران:

برون‌سپاری قدرت آمریکا و آینده سیاست خارجی*

حسام‌الدین واعظزاده**

استادیار گروه مطالعات بریتانیا، دانشگاه تهران

خانم آلیسون استانگر، استاد اقتصاد و روابط بین‌الملل در آمریکا، در کتابش، «یک ملت در دست پیمانکاران: برون‌سپاری قدرت آمریکا و آینده سیاست خارجی»، روند نظامی‌گری و دخالت بخش خصوصی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و سیاست‌های نظامی این کشور را در دوره هشت ساله ریاست جمهوری جورج بوش بررسی کرده است. وی در این مطالعه، تلاش می‌کند با توجه به وظایف دولت آمریکا،

* One Nation under Contract: The Outsourcing of American Power and the Future of Foreign Policy. Allison Stanger. Yale University Press, 2009.

** (نویسنده مسئول): hvaezade@gmail.com

ابهام‌هایی را که نسبت به دخالت شرکت‌های خصوصی در سیاست خارجی و امور نظامی آمریکا در اقصی نقاط بحرانی جهان وجود داشته است و نیز فسادهای مالی در این رابطه را واکاوی کند.

مطالعه درباره رویکرد نظامی‌گری و دخالت نظامیان در سیاست خارجی، بحثی است که سابقه آن در روابط بین‌الملل به بیش از نیم‌قرن پیش باز می‌گردد. نقش وزارت دفاع و تأثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، با استفاده از اهرم‌هایی مانند به‌کارگیری زور و قدرت نظامی (به‌جای دیپلماسی) در حل و فصل بحران‌های سیاسی و امنیتی نمود پیدا می‌کند. هانتینگتون معتقد است، دخالت نظامیان در سیاست‌گذاری، مانع ایفای نقش حرفه‌ای آن‌ها می‌شود و به کاهش کنترل مدنی در روند دموکراسی منتهی می‌گردد. وی تئوری «کنترل مدنی»^۱ و استفاده از نهادها و محدودیت‌های قانونی برای جلوگیری از دخالت نیروهای نظامی در سیاست را تجویز می‌کند.

بر این اساس، قدرت گرفتن نظامیان در روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، موجب کاهش نقش دیپلماسی و اهرم‌های سیاسی در حل مناقشات میان کشورها می‌شود (Kohn, 1997). فرماندهان نظامی، در راستای منافع صنفی‌شان، به دنبال افزایش بودجه نظامی هستند. آن‌ها مایلند در هنگام ظهور بحران‌های سیاسی و امنیتی، از اهرم فشار و قدرت نظامی استفاده کنند. به این ترتیب، زمینه گسترش تنش‌های بیشتر و در نهایت، احتمال برخورد و جنگ افزایش می‌یابد. در تحلیل و بررسی سیاست تهاجمی آمریکا بعد از یازده سپتامبر، و شروع دو جنگ پی‌درپی در افغانستان و عراق، میزان دخالت گسترده وزارت دفاع آمریکا و نظامیان، در تدوین و اجرای سیاست خارجی این کشور، باید مورد توجه قرار گیرد.

در دهه ۱۹۶۰، آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا، به نقش شرکت‌های خصوصی در مجتمع‌های صنعتی نظامی در ارائه خدمات و پشتیبانی تاکتیکی و لجستیک به ارتش

آمریکا در صحنه‌های جنگ توجه ویژه‌ای داشت. شرکت‌های خصوصی آمریکا در جنگ بالکان و جنگ بوسنی (در دهه ۱۹۹۰) نیز حضور داشته‌اند. بعد از حمله‌های یازدهم سپتامبر، بهره‌برداری دولت آمریکا از منابع خصوصی و غیردولتی، به دلیل کارایی و انعطاف‌پذیری در صرفه‌جویی در پرداخت‌ها، به نحو فزاینده‌ای مورد استقبال قرار گرفت. در حالی که به توانایی‌ها، مهارت‌ها و بودجه اختصاص داده شده، کمتر توجه شده است؛ اما واقعیت‌ها چیز دیگری نشان می‌دهد. کارایی بخش خصوصی موجب افزایش هزینه‌ها، عدم ارتباط مفید نظامی و عدم همگرایی بخش خصوصی با مأموریت‌های نظامی شده است.

بر اساس آمار و اطلاعات اداره امور بودجه کنگره، دولت آمریکا در جنگ عراق فقط در سال ۲۰۰۳، در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار با بخش خصوصی قرار داد بسته است؛ چیزی حدود یک دلار از هر پنج دلاری که در جنگ عراق هزینه شده است. دوره هشت‌ساله جورج بوش نشان می‌دهد پنتاگون در جنگ عراق، بیش از هر جنگی در تاریخ آمریکا به بخش خصوصی تکیه داشته است. در حالی که کسری بودجه این دوره هشت‌ساله از ۳.۶ تریلیون دلار به ۶.۴ تریلیون دلار، یعنی به بزرگترین کسری بودجه تاریخ آمریکا رسید.

در سال ۲۰۰۳، پیتز وارن سینگر، درباره فعالیت‌های سازنده و نیز نامناسب شرکت‌های خصوصی که در امور نظامی کار می‌کنند، مطالعه‌ای انجام داد که شرح آن در کتاب «*Corporate Warriors: the rise of the Privatized Military Industry*» آمده است. او در این کتاب، به چگونگی نفوذ این شرکت‌ها حتی در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در جنگ بوسنی اشاره می‌کند. همچنین، جنبه‌های ریسک‌پذیری مشارکت شرکت‌های خصوصی آمریکایی را در امور نظامی و امنیتی در مناطق جنگی مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌گوید به احتمال زیاد دولت بر این شرکت‌ها کنترل و نظارتی ندارد.

نقد و بررسی

خانم استانگر در کتاب یک ملت در دست پیمانکاران: برون سپاری قدرت آمریکا و آینده سیاست خارجی می‌کوشد سوء استفاده‌های مربوط به قراردادهای دولتی را که در امور نظامی با شرکت‌های خصوصی منعقد شده است، بررسی کند. به نظر وی، با افزایش هزینه‌ای که شرکت‌های خصوصی بر دولت تحمیل کرده‌اند، اجرا و خصوصی‌سازی سیاست خارجی آمریکا در دست آن‌ها قرار گرفته است و از این راه، روند سیاست خارجی این کشور را به سوی نظامی شدن سوق داده‌اند.

این کتاب ۲۵۶ صفحه‌ای را انتشارات دانشگاه ییل در سال ۲۰۰۹، در هشت بخش، شامل مقدمه، و نیز منابع و ایندکس به چاپ رسانده است. مباحث کتاب عبارت‌اند از: جهان جدید؛ ایالات متحده و ارزش‌های بازار؛ قدرت دولت و جهان خصوصی‌سازی شده؛ پایان تصدی‌گری دولت؛ خصوصی‌سازی در وزات دفاع، مرگ آرام سازمان توسعه بین‌المللی ایالات متحده؛ خودمحموری و سیاست‌گذاری در امنیت داخلی؛ سیاست خارجی دوره فراصنعتی.

نویسنده نقش جمهوری خواهان و دموکرات‌ها و نیز وظایف حساس و مهمی که سازمان مرکزی آمریکا (سیا)، پنتاگون و وزارت خارجه آمریکا به شرکت‌های خصوصی واگذار کرده‌اند را بسیار ریسک‌پذیر می‌داند. او تأکید می‌کند که عدم مدیریت صحیح بخش خصوصی در اجرای سیاست‌ها، برای سیاست خارجی دولت آمریکا زمینه‌های انحراف را به وجود آورده است. با این حال، استانگر معتقد است، دولت آمریکا با به‌کارگیری صحیح و مناسب و نظارت بر بخش خصوصی می‌تواند به اجرای مطلوب سیاست خارجی آمریکا کمک کند. وی ضمن اظهار تأسف از سوء استفاده‌های پیمانکاران بخش خصوصی، اشاره می‌کند: اکنون بازگشت همه آنچه در دست بخش خصوصی است به دولت، غیرممکن است.

آمریکا در یک صد و سی کشور جهان، بیش از هزار پایگاه نظامی دارد. استانگر برای این حضور نظامی، خارج از مرزهای آمریکا از واژه «امپراتوری» استفاده می‌کند تا

گستره فعالیت شرکت‌های خصوصی آمریکایی را و رای مرزهای این کشور، نشان بدهد. جوزف نای، استاد روابط بین‌الملل، که در سال ۲۰۰۸ کتابی درباره توانایی‌ها و استراتژی‌های رهبری برای هدایت امور کشورها نوشته است، ضمن تأیید بحث استانگر، وجود فساد مالی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا و نیز کنترل نداشتن دولت بر پیمانکاران خصوصی را مطرح کرده است.

خانم استانگر در گفتار اول کتاب، که عنوانش «جهان جدید» است، فعالیت انواع شرکت‌های خصوصی که با دولت آمریکا طرف قرار داد هستند و در بخش‌های مختلف پروژه‌هایی را مدیریت می‌کنند بررسی می‌کند. او دخالت شرکت‌های خصوصی در امور دولتی را بخشی از نتایج جهانی شدن می‌داند و به‌طور کلی، اقدام‌های مناقصه‌کاران و حتی مؤسسه‌هایی که با هدف‌های عام‌المنفعه و خیریه در سطح جهان فعالیت می‌کنند را به چالش می‌کشد. وی می‌نویسد: «وضع به جایی رسیده است که آمریکا دیگر قادر نیست بدون حمایت گسترده پیمانکاران، سیاست خارجی و جنگ‌ها را مدیریت و هدایت کند و نیز برای بازسازی در عراق و افغانستان اقدام کند» (Stanger, 2009, p. 2).

نویسنده ضمن اشاره به مشارکت مستقیم بخش خصوصی، حتی در امور داخلی آمریکا (از جمله در اداره زندان‌ها، جمع‌آوری مالیات، بازداشت و نگهداری مضمونین به اقدام‌های تروریستی و اسیران جنگ)، به گستره فعالیت‌های شرکت‌های خصوصی در حفظ امنیت و حفاظت از کارمندان دولت و دیپلمات‌های آمریکایی در خارج از مرزهای این کشور می‌پردازد. خانم استانگر با ارائه آمار و ارقام، وسعت مشارکت و مدیریت شرکت‌های خصوصی و پیمانکاران را در بخش‌های حساسی که با سیاست خارجی و مسائل نظامی و امنیتی ایالات متحده رابطه مستقیمی دارند، آشکار می‌کند. او می‌نویسد: «تا سال ۲۰۰۸، آمریکا ۱۰۰ میلیارد دلار برای پیمانکاران در عراق هزینه صرف کرده است» (Ibid). در این میان، اختلاس‌های زیادی صورت گرفته است که از میان آن‌ها می‌توان به اختلاس در هزینه‌های وزارت خارجه و نیز ساخت سفارت

آمریکا در بغداد (بزرگترین سفارت این کشور در جهان) که به میزان ۱۴۴ میلیون دلار بیش از مبلغ محاسبه شده (۵۹۲ میلیون دلار) هزینه شده است، اشاره کرد. میلیون‌ها دلار سوءاستفاده مالی از سوی پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا، نیز صحت داشته است. به این موارد می‌توان شرکت‌های خصوصی مانند بلک واتر^۱ را که بارها جنایت‌هایی مرتکب شده‌اند (از جمله کشتار غیرنظامیان عراقی، بدرفتاری با زندانیان در بازداشتگاه ابوغریب، شکنجه عراقی‌ها با کیسه‌های آب - که افتضاح سیاسی بزرگی برای دولت آمریکا به وجود آورد و به زعم نویسنده، مسبب آن‌ها هیچ‌گاه محاکمه نشدند)، اضافه کرد (Ibid, p. 4).

استانگر در این گفتار، نتیجه می‌گیرد که سیاست خارجی آمریکا به دلیل کنترل نکردن صحیح شرکت‌های خصوصی طرف قرارداد و عدم حساب‌رسی دقیق از آن‌ها، در عین صرف هزینه‌های هنگفت، تحت مدیریت بخش خصوصی درآمده است. به نظر وی، مشکل بخش خصوصی، مشکل اصلی دولت آمریکا در سیاست خارجی نیست، بلکه مسئله کنترل و رسیدگی نکردن دولت به این بخش است؛ او می‌گوید: توجه به این عوامل به حل مشکل کمک بزرگی می‌نماید. یافتن منابع خارجی می‌تواند به طور مناسبی به منافع آمریکا خدمت کند؛ اما آمریکا در دوران بوش، در اتخاذ استراتژی در سیاست خارجی ناتوان بود. باید برای نظارت و کنترل آن، نیرویی از پایین هرم قدرت به بالا اعمال شود و شفاف‌سازی انجام شود. انجام این مهم، به خودی خود، از سوی دولت آمریکا ممکن نیست و نیازمند شفاف‌سازی و نظارت عمومی است.

نویسنده در گفتار دوم، «ایالات متحده و ارزش‌های بازار»، به علت‌های توسعه پرشتاب فعالیت پیمانکاران خصوصی در دوران جورج بوش و افزایش دوبرابری هزینه‌های مربوط به آن، اشاره می‌کند. وی به این واقعیت می‌پردازد که در آمریکا وقتی مردم از وجود منابع خارجی برای کمک به دولت مطلع می‌شوند، گمان می‌کنند جهانی شدن به همین منظور و برای ایجاد فرصت‌های شغلی برای شهروندان آمریکاست.

نویسنده برای اصلاح این نوع برداشت، یادآور می‌شود که حقیقت چیز دیگری است: اینکه دولت به‌منظور هزینه کردن مالیات‌هایی که از مردم دریافت می‌کند، به‌دنبال یافتن منابع خارجی و واگذاری پروژه‌ها به شرکت‌های خصوصی است. در واقع، خصوصی‌سازی ابتدا امری داخلی بوده، در مرحله بعد به حوزه خارجی، به‌ویژه در مناطق جنگی و بحرانی تسری پیدا کرده است.

نویسنده، ضمن اشاره به دولت سایه در آمریکا و ارتباط آنان با شبکه پیمانکاران بخش خصوصی و نیز تلاش‌های آیزنهاور برای خصوصی‌سازی، دوران جنگ ویتنام را از اولین تجربه‌های آمریکا برای استفاده از منابع خارجی و برون‌سپاری سیاست خارجی مطرح می‌کند. در زمان رئیس‌جمهوری کلینتون این روند تا حدی محدود شد. اما به نظر نویسنده، در دوران رئیس‌جمهوری بوش، بر اساس موافقت پنتاگون، بیش از هشت میلیارد دلار از پول مالیات‌دهندگان آمریکایی در دست پیمانکاران خصوصی در عراق قرار گرفت؛ اما اسناد و حساب‌های آن به‌طور مناسب و دقیقی ثبت و بایگانی نشد.

نویسنده، در گفتار سوم، ابعاد قدرت دولت و توسعه خصوصی‌سازی در جهان را بررسی کرده و دلایل روند کاهش تصدی‌گری دولت و توسعه دخالت بخش خصوصی را تشریح کرده است. یکی از ضعف‌های این بخش از کتاب، عدم ایجاد ارتباط محتوایی و شفاف با موضوع اصلی کتاب، یعنی تأثیر منابع خارجی دولت بر سیاست خارجی آمریکاست.

استانگر در پاسخ به این سؤال که دولت برای چه اموری باید از منابع خارجی استفاده کند، به اقدام‌های پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا)، وزارت خارجه و وزارت امنیت داخلی در به‌کارگیری بخش خصوصی اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که درباره استفاده از منابع و شرکت‌های خصوصی برای انجام امور دولتی تفسیرهای متفاوتی از قانون اساسی آمریکا وجود دارد. به نظر نویسنده، آمریکا باید نسبت به طرح بحث‌های عمومی و با استفاده از مشارکت مردم، روشی جامع برای بهره‌برداری از این منابع

تعیین کند. بر اساس نظر برخی از کارشناسان آمریکایی، ادامه مداخله گسترده بخش خصوصی در طرح‌های خارجی، ریسک بزرگی است که مهم‌ترین نمونه آن در جنگ عراق و سیاست خارجی آمریکا آشکار شد. این وضع، گویای ناتوانی دولت آمریکا در توسعه مطلوب فعالیت‌های بخش خصوصی است.

استانگر مسائل تئوریک در روابط بین‌الملل را کمی دیر مطرح می‌کند؛ مناسب‌تر آن بود که در مباحث اولیه کتاب به آن می‌پرداخت. وی به ضعف رئالیسم در تبیین واقعیت‌ها و توجه به نقش دولت به منزله تنها بازیگر و قدرت در عرصه بین‌المللی اشاره می‌کند و آن را با دیدگاه نهادهای بین‌المللی لیبرال متضاد می‌داند؛ دیدگاهی که در روابط بین‌الملل، بیشتر به نقش نهادهای غیردولتی و خصوصی توجه دارند. نویسنده به دیدگاه وابستگی متقابل (که رابرت کوهن و جوزف نای در سال ۱۹۷۷ آن را مطرح کردند) اهمیت زیادی می‌دهد. باید توجه داشت که دانشمندان روابط بین‌الملل تلاش کرده‌اند برای ایفای نقش مؤثرتر در روابط بین‌المللی، دیدگاه رئالیسم دولت‌محور را با دیدگاه لیبرالیستی فردمحور آشتی دهند؛ اما تا کنون، تلاش برای یافتن پلی میان رئالیسم و لیبرالیسم موفقیت چندانی به همراه نداشته است. به نظر نویسنده، تجاوز آمریکا به عراق - که بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل انجام شد - آخرین میخ بر تابوت معاهده وستفالی ۱۶۴۸ بود.

استانگر می‌نویسد: تغییر آب و هوا اولین و مهم‌ترین تهدید امنیتی برای آینده زمین و آمریکاست. او به دگرگونی در مفهوم و معنای قدرت در روابط بین‌الملل معتقد است و جهانی شدن را از مهم‌ترین علت‌های این تغییر می‌داند؛ تغییری که موجب انتقال قدرت دولت به بخش خصوصی و خصوصی‌سازی در دولت‌ها شده است. طبق گفته‌های او، نقش دولت در انحصار استفاده از اطلاعات، پول و سرمایه، و انحصار دولت در استفاده از زور همچنان باقی است. اما معنای «قدرت» در روابط تجاری و بین‌المللی بازنگری شده و از دولت به «جامعه مدنی» انتقال یافته است.

دولت آمریکا برای توسعه منافعش، به‌طور فزاینده‌ای به شرکت‌های امنیتی خصوصی وابسته شده است. امپراتوری این کشور، شبکه‌ای است که بسیاری از افراد و جامعه‌ها را به هم ارتباط می‌دهد و بخش خصوصی عهده‌دار این ارتباط است. از نظر استانگر، تفاوت امپراتوری آمریکا با امپراتوری بریتانیا این است که امپراتوری بریتانیا دولتی است و فقط شهروندان را دربرمی‌گیرد؛ در حالی که نوع امپراتوری آمریکایی پدیده‌ای فراملی به‌شمار می‌رود که خواستار مشارکت غیرآمریکاییان در قدرت است. نویسنده اضافه می‌کند: «مهم‌ترین تهدید برای امپراطوری مان، ساخته و پرداخته خودمان است [...]». آگاه باشیم که قدرت آمریکا به‌طور نادرستی شناخته شده، اعمال شده، و نیز بیش از همه خصوصی شده است» (Ibid, pp. 53 - 54). با این حال، وی نتیجه می‌گیرد که دولت آمریکا می‌تواند از نیروی بخش خصوصی به‌منزله نیروی سیاسی نیز استفاده کند.

یکی از مباحث مفید و روشنگر خانم استانگر در این کتاب، توجه وی به سیاست‌های ناموفق آمریکاست. بنا بر توصیه وی، باید از مداخله گسترده وزارت دفاع در حیطه وظایف وزارت امور خارجه و دیپلماسی جلوگیری کرد. همچنین، سپردن امور امنیتی و نظامی به بخش خصوصی باید تا حد امکان محدود شود و با اعمال کنترل و حسابرسی بیشتر نسبت به فعالیت‌های نظامیان و بخش خصوصی، از وارد آمدن خسارت جدی به حیثیت بین‌المللی، ارزش‌ها و سیاست‌های ایالات متحده در سراسر جهان جلوگیری کرد.

نویسنده ضمن اشاره به وظایف مهم سازمان توسعه بین‌المللی ایالات متحده در توسعه و بازسازی اقتصادی و اجتماعی در نقاط مختلف جهان، این سازمان را یکی از بازوهای اجرایی سیاست خارجی آمریکا معرفی کرده است. با این حال، دخالت وزارت دفاع در سایر کشورهای بحران‌خیز جهان، برای توسعه و بازسازی، با استفاده از پیمانکاران خصوصی را نادرست دانسته، از خصوصی‌سازی قاعده‌مند و بهینه حمایت می‌کند. استانگر ضمن اشاره به خطرهای نظامی‌گری در سیاست خارجی آمریکا، معتقد

است حتی پست‌های مدیریتی وزارت دفاع آمریکا نباید در دست نیروهای نظامی و نظامیان باشد. وی بر استفاده از غیرنظامیان در تصدی پست‌های اداری پنتاگون، به‌ویژه پست وزیر دفاع تأکید می‌کند؛ امری که به نظر او جورج بوش به آن بی‌اعتنا بود.

برآیند

آلیسون استانگر در کتاب خود سعی می‌کند پیمانکاران بخش خصوصی و دخالت نظامیان در سیاست خارجی را به‌منزله دو عامل مهم در اجرا نشدن مؤثر سیاست خارجی آمریکا و نیز درحاشیه ماندن دستگاه دیپلماسی و وزارت خارجه این کشور، تصویر کند.

نویسنده باید برای ریشه‌یابی علّت‌های انحراف و ناکامی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، تحولات سیاسی و امنیتی دوره‌های جلوتر را نیز مورد واکاوی قرار می‌داد. در واقع، برای آگاهی از نوعی دور تسلسل در رفتار سیاست خارجی آمریکا، مطالعه سیاست‌های بحران‌زای این کشور در ایجاد و حمایت رژیم‌های مستبد و گروه‌های افراطی ضروری است. نویسنده در کتاب خود همچنان در پاسخ دادن صریح به برخی سؤالات اساسی طفره رفته است. بررسی مسئله «منافع شخصی»^۱ که در فعالیت شرکت‌های بزرگ در مناطق مختلف جهان اعمال می‌شود، موضوعی است که همواره در ایجاد و استفاده از فرصت‌های بین‌المللی برای کسب منافع بیشتر، به‌مثابه موتور محرک بوده است. در این رابطه، نویسنده به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و فعالیت‌های گسترده آن‌ها در تقویت طالبان در دهه ۱۹۸۰ در افغانستان، و نیز فعالیت پیمانکاران خصوصی در تقویت رژیم عراق در جنگ هشت‌ساله علیه ایران، اشاره‌ای نمی‌کند. او یادآور نمی‌شود که شرکت‌های خصوصی در تقویت و ایجاد دشمن و تهدیدهای آینده برای دولت آمریکا در افغانستان و عراق نقش اساسی داشته‌اند.

اگر همان پیمانکاران خصوصی با دولت آمریکا و برای تجارت در امور نظامی، امنیتی و اقتصادی با صدام حسین قرارداد نمی بستند و از رژیم این کشور حمایت نمی کردند، آیا این کشور می توانست به دو همسایه اش حمله کند؟ آیا نیازی به «تغییر رژیم» عراق بود؟ در مرحله بعد از صدام، چرا مجوز سرمایه گذاری ۱۶۰ هزار شرکت و پیمانکار خصوصی آمریکایی برای فعالیت در عراق صادر شد؟ آیا خصوصی سازی سیاست خارجی آمریکا و نقش راهبردی گروه های منفعت طلب، تهدیدی بزرگ و جدی برای بی ثباتی بیشتر خاورمیانه، و به ویژه شروع جنگ های بیشتر در جهان نیست؟ نویسنده در کتاب خود برای جلوگیری از خصوصی سازی و دخالت نظامیان در سیاست خارجی آمریکا، سازوکار روشنی ارائه نمی دهد. او در آخرین گفتار کتاب - که در حکم نتیجه گیری است - به اهمیت و ضرورت نزدیکی بخش خصوصی و سیاست خارجی اشاره می کند و آن را برای پیشبرد دموکراسی در جهان و نیز اجرای سیاست خارجی آمریکا، امری مفید می داند. این مسئله در بحث هایی که نویسنده مطرح کرده است، تناقصی به وجود می آورد که وی در حل آن عاجز مانده است.

کتاب یک ملت در دست پیمانکاران: برون سپاری قدرت آمریکا و آینده سیاست خارجی (با تمام کاستی هایش)، برای آگاهی از مشکلات سیاست خارجی آمریکا، دخالت هایی که از بیرون بر نهادهای دولتی و نیز نفوذی که بر روند تصمیم گیری و اجرای سیاست خارجی این کشور وجود دارد، می تواند برای دانشجویان و پژوهشگران مفید باشد.